زرتشت‌ودینِ‌ایرانی

به دنبال اوجگیری ستیزهای قبائلی آریائیان، و زمانی که کاویها در همه‌جا با یکدیگر در جدال برای تشکیل اتحادیه‌های بزرگ بودند وآرامش و امنیت جوامع آریائی سلب شده بود، **زَرَت اوشترَه پسر پوروش اسپَه** ازخاندانِ **اسپیتامَه** در خوارزم (شمال ازبکستانِ کنونی) ظهور کرد وپرچم مبارزه با جنگ و افزون‌طلبی را برافراشت.

دربارهٔ نام زرتشت باید بگویم که زَرت اوشترَه بمعنای شتر زرین است. شتر در خوارزم و بیابانهای آسیای میانه یک حیوان بسیار مفید به شمار میرفت زیرا سواری بود، بارکش بود، شیر برای تغذیه میداد، از گوشتش تغذیه میشد، از پشمش پوشاک و چادر ساخته میشد، و از پوستش فرش و سپر و ابزار میساختند؛ و به این علتها انسانها برای شتر ارج و منزلتی قائل بودند، و برای فرزندانشان اسم شتر را با پسوندهای زیبا برمیگزیدند، و یکی ازاین نامها «زرت‌اوشتره» (شتر زرین) را پوروش اسپه برای فرزند خویش برگزیده بود. اسب نیز چون یک حیوان سودمند بود، نام فرزندانشان را به آن پیوند میزدند. نامهائی که پسوند «اسب» دارند (ویشت‌اسپه، اورونت‌اسپه، جام‌اسپه، پوروش‌اسپه، کرش‌اسپه)، همه منسوب به اسب هستند. برای گاو نیز آریائیان احترام خاصی قائل بودند، زیرا هم شیر میداد، هم زمین را شخم میزد هم بار میبرد هم ازگوشتش تغذیه میکردند هم از پوستش پوشاک وکفش و فرش میساختند. از اینرو برای انتخاب نام فرزندانشان انتساب به گاو نیز میمون و خجسته تلقی میکردند، و ما در ایران به نامهائی برمیخوریم که با نام گاو پیوند خورده است؛ از این جمله است گائوماتا که نام معروفترین اصلاح‌طلب تاریخ باستان است. گائومادپان (به عربی قمادبان) نام یک ایرانی نامدار مدینه دردهۀ سوم هجری است که نامش را درجریان ترور خلیفۀ دوم– عمر– میشنویم.[1] چونکه سگ درمیان ایرانیان یک جانور پسندیده بود برخی از نامهای ایرانی به این جانور نیز منسوب است، و ما نام «اسپَکه» (سگ) را در میان نامهای فرمانروایان ایرانی قبائل اشکیدا (اسکیت) در شمال آذربایجان مییابیم. انتساب نام نوزادان به جانور یک رسم معمولی در میان عموم اقوام جهان بوده است. در عربی به نامهای اسد

۱- تاریخ طبری: ۲ / ۵۹۰ .

(شیر)، و فهد (یوزپلنگ) و شاهین زیاد برمیخوریم، و میدانیم که کلب (سگ) نیای بزرگ یکی از قبائل معروف عرب بوده است، و قبیله به همین نام خوانده شد و به همین نام قرنها به زندگی ادامه داد و کسیکه عضو این قبیله بود را «کلبی» (منسوب به قبیلهٔ کلب) میگفتند. برای نوزادان دختر نیز در ایران نامهای جانوران و پرندگان وگلها معمول بوده و بسیاری از آنها تا همین امروز نیز معمول است. وقتی مجموعه‌ئی از این نامها را در کنار یکدیگر بگذاریم، دیگر دیدن اینکه نام زرتشت با شتر پیوند دارد هیچ شگفتی را برای ما ایجاد نمیکند، و به راحتی میتوانیم قبول کنیم که زرت اوشتره به معنای شتر زرین است و معنای دیگری ندارد، و لازم نیست که- همچون استادان پورداوود و آذرگشسپ- خیال کنیم که چنین نامی نمیتواند برازندهٔ پیامبر بزرگ ایرانیان باشد، و بیهوده به تلاش افتیم که معنای دیگری را برای آن بیابیم. دیاکونوف دربارهٔ نام زرتشت نظری درخور توجه دارد. وی میگوید که نام زرتشت بهترین گواه این حقیقت است که او یک شخصیت تاریخی است و نه افسانه‌ئی؛ زیرا اگر جز این میبود میبایست برایش یک نام مقدس انتخاب میشد؛ حال آنکه مؤسس آئین مسیحیت که یک شخصیت افسانه‌ئی است نامش نیز متناسب با شخصیت وی اسطوره‌ئی است و اورا ایشوع بمعنای نجات دهنده نامیده‌اند.[1] او یادآور میشود که «نام زرتشت یکی از نامهای عادی و متداول ایرانی آن زمان بوده و این خود میرساند که صاحب نام واقعا درتاریخ وجود داشته است. اگر وجود وی تخیلی میبود نامش را هم به احتمال قوی از میان اسامی دینی و یا کلماتی که مظهریت دینی داشته انتخاب میکردند».[2]

پژوهشگران تاریخ ایران باستان دربارهٔ تاریخ و محل ظهور زرتشت اتفاق نظر ندارند؛ گاه ویرا تا ششهزار سال پ‌م به عقب میبرند، وگاه اورا معاصر داریوش بزرگ میدانند. در اوستای تدوین شده در عهد شاپور دوم ساسانی (قرن چهارم میلادی) زرتشت را بنا بر روایات مغان آذربایجان اهل آذربایجان دانسته‌اند و زمان او را قرن هفتم یا ششم پ‌م ذکرکرده‌اند. این روایت از آنجا ناشی شده بود که پس از سقوط شاهنشاهی هخامنشی- چنانکه در بخش سوم خواهیم دید- **آتورپاتیک** (شهریار وقت ماد) با اسکندر مقدونی کنار آمد و به سِمَتِ شهریار بخش شمالی ماد منصوب شد، و ازآن پس آن بخش کشور به نام او منسوب گردید و آتورپاتیکان (آذربایجان) نامیده شد. پس از اسکندر نیز آذربایجان خودمختاریش را دربرابر سلوکی‌ها حفظ کرد؛ و درنتیجه مغ‌ها و آتشکدهٔ آذربایجان توانستند به حیاتشان ادامه دهند. اگر مناطقی در بیرون

۱- دیاکونوف، تاریخ ماد: ۳۵۳.

۲- همان، ۳۵۴.

پارس دین ایرانی را در عهد سلوکی تاحدی حفظ کردند مردم آذربایجان بودند که مذهب خاص خودشان را داشتند؛ یعنی دین مَزدایَسنا در آذربایجان شکل خاص آذربایجانی داشت و مبتنی بر مذهب بسیار کهنِ آذرپرستان (آتورپاتیکان = نگهبانان آذر) بود. بعدها در عهد ساسانی مغان آذربایجان بیشترین سهم را دراحیاء و تدوین آئین مزدایَسنی ایفا کردند، و به همین علت هم بود که زرتشت را متعلق به خودشان دانستند و زادگاهش را آذربایجان قرار دادند و خودشان را ازنظر خاندانی به او منتسب ساختند. علت اینکه زمان او را اواخر عهد مادها ذکرکرده‌اند باید در این نکته جستجو کرد که آئین زرتشت درعهد ماد توسط مبلغانی که از شرق فلات ایران به غرب رسیدند در آذربایجان و همدان رواج- و احتمالا رسمیت- یافت.

البته روایت سنتی دربارهٔ زمان و مکان ظهور زرتشت که مغان آذربایجان درقرن چهارم میلادی وارد اوستا کردند نمیتواند درست باشد؛ زیرا بی‌تردید زرتشت متعلق به دورانی بسیار دورتر ازاین تاریخ بوده و به زمانی تعلق داشته که هنوز مهاجرت آریائیان به درون ایران آغاز نشده بوده است. محققان عقیده دارند که لهجه‌ئی که گاتای زرتشت به آن سروده شده از لهجه‌های دوران بسیار دورتر اززمان مادها است؛ و آبادیها و وقایعی که در گاتا ازآنها نام برده شده نشان میدهد که وقایع مربوط به زرتشت درشرق فلات ایران اتفاق می‌افتاده است.[۱] ایرانیان از قرن نهم پ‌م به بعد در غرب فلات ایران با دولتهای عیلامی و آشوری آشنائی داشته‌اند، و اگر آنگونه که روایات مغان آذربایجان ادعا کرده زرتشت از اهالی آذربایجان میبود، اصولا او نیز میبایست از تمدن آشوری دارای اطلاع وافی میبود، و در چنین صورتی حتما میبایست اثر این آشنائی در کتاب او بازتاب می‌یافت. روایات مغ‌ها زمان زرتشت را تا قرن ششم پ‌م به جلو آوردند، و این زمانی بود که دولت ماد در اوج شکوه بود، و زرتشت نیز بنا بر این روایاتِ نادرست در سرزمین اصلی دولت ماد زندگی میکرد. اگر چیزی از حقیقت در این روایات نهفته بود اصولا میبایست زرتشت در سروده‌هایش به دولت ماد و شاه ماد اشاره میکرد؛ در حالیکه اصلا چنین چیزی وجود ندارد و درسخنان او هیچ نشانه‌ئی از تشکیلات سیاسی زمان ماد به چشم نمیخورد. زرتشت از حکومتگران ایرانی با صفتهای «کاوی» و «کرپن» و «اوسیج» یاد میکند، و تنها فرمانروای مقتدری که او ازوی نام برده است ییما فرزند وی‌وَنگهان (جمشید فرزند هوشنگ) است که بالاتر گفتیم به دورانِ ماقبل مهاجرت آریائی‌ها به هند تعلق داشته است. او از جمشید به گونه‌ئی یاد میکند که گوئی اندکی پیش از او می‌زیسته و او خانواده‌اش را می‌شناخته است. نام

۱- بنگرید: جلال آشتیانی، زرتشت مزدایسنا و حکومت: ۵۰- ۵۳ .

آبادی‌هائی هم که زرتشت درگاتا آورده به هیچ‌وجه درردیف نامهائی که درسلطنت مادها وجود داشت نمیگنجد. روایات سنتی که میگویند که زرتشت از آذربایجان به شرق کشور مهاجرت کرد ازنظر تاریخی هیچ اعتباری نمیتواند داشته باشد. خود زرتشت تصریح دارد که از آغاز کارش در خوارزم بوده و بعد هم به باختر (بلخ) رفته است؛ وچه گواهی بهتر ازگواهی خود زرتشت است؟. منطقهٔ ظهور زرتشت چنان از غرب ایران و از میانروادان وآسیای صغیر به دور بوده که هیچ نامی از اقوامی که در این سرزمینها میزیسته‌اند به آن منطقه نرسیده بوده است. در اواخر هزارهٔ دوم پ‌م تنها ارتباطی که مردم نواحی غربی فلات ایران با شرق فلات داشته‌اند روابط عیلامیها با آن ناحیه بوده که کاروانهای بازرگانی‌شان تا دوردست‌ترین مناطق شرق فلات ایران میرسیده و ساخته‌های تمدنی آنها را به آن مناطق حمل میکرده است. زرتشت حتی وقتی میخواهد از کشور عیلام یاد کند از آن به عنوان «اقلیم هفتم» و «خوانیرَث» نام میبَرد و اشاره میکند که درآن سرزمین بی‌عدالتی حکمفرما است و فرمانش دردست انگره‌منیو (اهریمن) است، و حاکمانش پیرو انگره‌منیو هستند. او کاویهائی که درصدد تشکیل اتحادیه جنگها به راه می‌افکندند را به شاهانی تشبیه میکند که در خوانیرث زندگی میکردند و اهورامزدا را نمی‌شناختند و دیواپرست بودند:

> شما دیواها ازجنس انگره‌منیواید وکسانیکه ستایشگر شمایند نیز چنینند. شما دیرزمانی است که در خوانیرث دست به کارهائی میزنید که برهمگان معلوم است. شما فرمان میدهید وآنها که توسط شما قدر و منزلت یافته‌اند بد میکنند و از فرمان اهورامزدا و درستکرداری دوری میجویند. شما مردم را ازخوشبختی دور داشته‌اید؛ زیرا که انگره‌منیو شما وگرهماهای فرمانبر شما را از نیکیها دور میدارد و به سوی پیروی از دروغ میرانَد تا بشریت را به نابودی بکشانید.[1]

نام سرزمینهائی که در اوستا آمده هیچکدام در اسناد تاریخی وجود ندارد و بی‌تردید تا قرن ششم پ‌م این نامها به مرور زمان تغییر یافته بوده است. حتی از اقوامی چون «سَکا» و «داهَه» که در قرن هفتم پ‌م قبائل نیرومندی بودند که اولی درناحیهٔ سیردریا (سیحون) و دومی در غرب خوارزم و بیابانهای شرق دریای خزر سکونت داشتند در سروده‌های زرتشت هیچ خبری نیست؛ و او به جای سکاها از قوم «تورَهیا» (توران) سخن میگوید. تورَهیا آن بخش از آریائیان بودند که درقرنهای بعدی قبائل سکائی ازآنها منشعب شدند، و بخشی ازآنها مدتها بعد به درون فلات ایران مهاجرت کردند و ناحیهٔ «سیستان» به نام آنها شناخته شد.

۱- یسنا ۳۲ / ۳- ۵ .

روایتهای عهد هخامنشی روزگار زرتشت را تا ۶۰۰۰ سال پیش از تشکیل دولت هخامنشی به عقب برده بوده‌اند. این روایات را که برخی از مورخین یونانی بنابر شنیده‌هایشان از ایرانیانِ آن زمان نقل کرده‌اند بهترین گواه بی‌اساس بودن روایت مغان ساسانی است که زرتشت را معاصر اواخر سلطنت ماد و اوائل سلطنت هخامنشی دانسته است. قابل قبولترین بررسیهائی که در بارۀ زمان زرتشت به عمل آمده، نشان میدهد که زرتشت در دوره‌ئی از قرنهای ۱۳/ ۱۲ پ‌م درنواحی جنوبی دریاچۀ آرال در سرزمین خوارزم ظهور کرده است. برای اثبات ظهور او در خوارزم و دردوران ماقبل ماد چه دلیلی بهتر از سخنانِ خودِ زرتشت میتواند وجود داشته باشد که به روشنی صراحت دارد که اهل خوارزم است و فعالیت تبلیغش را در خوارزم آغاز و در بلخ دنبال کرده است. یعنی اینکه خاستگاه زرتشت در جنوب دریاچۀ آرال بوده و اوج فعالیتهای تبلیغش در بلخ بوده است.

تعالیم زرتشت

چنانکه پیشتر گفتیم، جنگهای دنیای باستان عمومًا جنگهای دینی زیر پرچم اِیَزْدان (ایزدها/ آلهه) بود. مردم جامعه که در اثر تلقینهای رهبران دینی به شدت مرعوب عذاب آسمانی بودند به مجریان چشم و گوش بستۀ فرمانهای حکومتگران و رهبران دینی تبدیل شده بودند و با صدور فرمان جهاد در راه خدا در لشکرکشیهای تجاوزگرانه شرکت میجستند و بقصد آنکه مردم اطراف را به اطاعت فرمانروای خویش در آورند و باورهای دینی رهبران خویش را برآنها تحمیل کنند با جان و دلْ مردم را کشتار و غارت میکردند. آنچه بهانۀ جنگها را به دست حکومتگران تجاوزطلب میداد چندگانگی خدایان و اختلاف باورهای دینی بود که به تبع آن هرکدام از رهبران دینی‌سیاسی گمان میکرد باورهائی که خودش دارد درست و باورهای دیگران باطل است، یعنی تنها خدایان راستین همانا خدایان اویند و دیگر هرچه خدا در جهان مورد پرستش است دروغین و برباطلند و باید از جهان برافتند تا جهان اصلاح گردد. چنین توهمی هزاران سال بر جوامع بشری- مخصوصا در میانرودان و مصر و شام و عیلام- حکمروائی میکرد و جنگها به راه می‌افکند و ویرانیها به بار میآورد وکشتارهای دسته‌جمعی را به دنبال داشت.

زرتشت مصلحی روشن‌بین وانساندوست، و نخستین کس درجهان بود که به این حقیقت توجه نمود که اساس اختلافهای جوامع، و ستیزها وجنگها و ویرانیها همانا چندگانگی الوهی و دینی است. او با اندیشۀ ازمیان برداشتن اختلافات دینی و نزدیک کردن باورهای خداپرستانۀ انسانها، و به آرزوی آشنا کردن بشریت با اصول اخلاقی مورد اتفاق همگان، نهضتی را به راه

انداخت که نه تنها درجهان زمان او بلکه تا دهها قرن پس ازاو بدیع و منحصر به فرد بود. او که مردی سخنور و شیرین بیان بود،[1] عقائد خویش را به نحوی دلکش و زیبا و همه‌فهم به نظم درآورد و با خواندن سروده‌های زیبای خود به تبلیغ یکتاپرستی و مبارزه با مفاسد ناشی ازتعدد ادیان پرداخت. اوتأکید نمود که درجهان یک خدای واحد نادیدهٔ آسمانی وجود دارد که آفریدگار و پروردگار ومهرورز و مردم‌دوست وکردگار است؛ و جز او هرچه را که مردم تحت نام خدا میپرستند و به نام آنها جنگها به راه می‌افکنند، دیوان مردم‌فریب و جنگ‌افروزند که بشریت را به سوی درد و رنج و تباهی سوق میدهند.

قبلا گفتیم که اقوام آریائی خدایانشان را با لقبهای اسورا و دیوا خطاب میکردند و بعدها اسورا خدای مورد پرستش اقوام ایرانی و دیوا خدای مورد پرستش آریائیان مهاجر هند شد. در لهجهٔ ناحیه‌ئی که زرتشت میزیست نام **اسورا** به صورت **اهورا** تلفظ میشد. اسورا/ اهورا برای ایرانیان، صفت مجرد خدایان آسمانی بود.[2]

زرتشت خویشتن را مبعوث اهورامزدا خواند و اعلام کرد که خدای حقیقی جهان **اهورامزدا** است که آفریدگار و پروردگار و کردگار وکارساز و توانا است، و دیگر هرچه خدا نامیده میشود دیوا و دشمن بشر است. او اعلام نمود که اهورامزدا او را برای راهنمائی بشریت به سوی رستگاری برگزیده و به او مأموریت داده تا پیامهای نجات‌بخشش را به همهٔ مردم روی زمین برساند و راه هدایت را به همه نشان دهد، دشمنیها وجنگها و ویرانگریها و تجاوزها را ازجهان براندازد، و برادری و همزیستی و صلح و امنیت وآرامش را در جامعه برقرار بدارد. او پیامهایش را بدین نحو به گوش مردم میرساند:

اینک من میخواهم سخن بگویم. شما که نزدیکید و شما که دورید، اگر خواهان تعلیم

۱- یسنا ۲۹، بند ۸ .

۲- تغییر «سین» به «هـ» و بالعکس در زبان ایرانی موارد بسیاری دارد. شاید یکی ازموارد فراموش‌شدهٔ این تغییر، و اژه هفت و هفته باشد که در زمانهای دور به صورت سپت و سپته بوده و بعدتر از درون اینها سنپت و شنبت و شنبد و شنبه بیرون آمده و یکشنبد و دوشنبد و غیره با تلفظ امروزینش- شنبه و یکشنبه- به ما رسیده است. هرچند که ما مدرکی برای ادعایمان در دست نداریم، ولی کمتر میتوانیم تردید کنیم که «سبت» یهودیان در روزگارانی که این قوم در ایران هخامنشی میزیسته‌اند، همچون بسیاری از جنبه‌های دیگر عقیدتی به درون عقیدهٔ دینی قوم یهود سرایت کرده است. کلمهٔ «مسیح» نیز از جمله چنین کلماتی است که تلفظِ سامی کلمهٔ «مشیا» است، و همان موعود نجاتبخش جهانی است و یهودیها ازایرانیان وام گرفته‌اند.

گرفتن‌اید گوش فرادهید و نیک بشنوید. اینک همهٔ شما اینها را که من میگویم به خاطر بسپارید. ازاین پس بدآموزان و دروغ‌پردازان هیچگاه با فسادکاریهای گفتاری و عقیدتی‌شان حیات اخروی مردم را به شقاوت نتوانند کشید.

من دربارهٔ آن دوگوهر همزادی سخن میگویم که درآغاز آفرینش پیدا شدند. آن یک که فضیلت بود به دیگری که دشمنش بود چنین گفت: «اندیشه و عقیده و آموزش و گفتار و رفتار و انفس و ارواح من و تو هیچگاه با هم توافق نخواهند داشت». من از چیزی سخن میگویم که اهورامزدا در این زندگی به من آموخته است. هرکه از شما آنچه را که من می‌اندیشم و اعلام میدارم به‌کار نبندد گرفتار درد و رنج خواهد شد. من ازچیزی سخن میگویم که برای زندگی بهترین چیز است ... من ازچیزی سخن میگویم که آن ذات اقدس به من یاد داده است، و آن همانا سخنی است که سعادت جاویدان را برای انسانهای میرنده دربر دارد. من دربارهٔ آن ذاتی سخن میگویم که برترین ذات است، و اورا میستایم.[1]

اینک سخن میگویم با کسانی که گوش شنوا دارند دربارهٔ آنچه که انسان خردمند باید به خاطر بسپارد، و اهورا و وهومنه را بستاید؛ میخواهم دربارهٔ رحمتی که مشمول فروغ ایزدی است سخن بگویم- آن رحمتی که شامل حال کسانی میشود که خردمندانه بیندیشند و راستی پیشه کنند. بشنوید با گوشهایتان بهترین چیزها را. به آنها با دیدگان روشن‌بین ذهنتان بنگرید تا پیش از آنکه فرجام بزرگ فرا رسد هرکدامتان بتوانید درانتخاب میان دوراه، تصمیم درست را اتخاذ کنید وآن راهی را برگزینید که سعادت و خوشبختی درآن نهفته است.

اینک آن دوگوهر نخستین که همزاد بودند و در درون انسان پدیدار شدند یکی بهترین و دیگری بد بود در پندار و گفتار و رفتار. و بین ایندو آنکس که خردمند است راستی را برمیگزیند ولی آنکه نادان است چنین نمیکند. و چون این دوگوهر در آغاز به هم برآمدند، زندگی و مرگ را ایجاد کردند؛ سرانجام، بدترین حیات برای پیروان دروغ خواهد بود و بهترین منش برای پیروان راستی. از این دوگوهر آن یک که خواهان دروغ بود بدترین کردار را برگزید؛ وآنکه بهترین گوهر بود و ازآسمانها جامهٔ نستوهی برتن داشت راستی را برگزید- و چُنین‌اند همهٔ کسانی که با کردار شایسته خواهان خشنودی

۱- یسنا ۴۵، بندهای ۱- ۶.

اهورامزدایند. درمیان این دوگوهر همزاد، دیواها (دیوان) راستی را برنگزیدند، زیرا وقتی با هم شدند به هوس هوش‌رُبا مبتلا گشتند و بدترین پندار را برگزیدند، و خشمگینانه جمعیت آراستند تا جهان بشریت را به تباهی و فساد بکشانند.[۱]

فلسفهٔ بعثت زرتشت را خودِ او درگاتا چنین بیان کرده است: وقتی بسبب رفتار ناشایست دیواپرستانِ مردمفریب، ستم و رنج و فساد درجهان گسترده شد و مردم دست از خداپرستی کشیده فریب دیواها را خوردند وآنها را مورد پرستش قرار دادند، گائوش اوروَن (جهان معنوی که مادر هستی است) دست استغاثه به درگاه اهورامزدا بلند کرد و از بی‌یاوری و بی‌رهبری و بی‌حامی بودن خویش گله کرد و از اهورامزدا استدعا نمود که کسی را بفرستد تا مردم و جهان را از دست دیواها نجات دهد و رنج و فساد را از جهان براندازد. **اهورامزدا** به **اشا** که فرشتهٔ عدل و داد بود فرمود تا یکی از بندگان پاکدامن و نیکوکردار را از صفت عدالت و راستی برخوردار سازد و به او یاری کند که با دروغ‌پرستان و خشم‌آوران و ستم‌پیشگان به مبارزه برخیزد. اشا عرض کرد که چنین مأموریتی باید به کسی سپرده شود که نیرومند و باعطوفت و مردم‌دوست و بی‌آزار باشد، تا مردم نیک‌اندیش با او همراهی کنند و در پشت سر او با تبهکاران به مبارزه برخیزند. پروردگار گفت که یکی از بندگان پارسا و نیک‌اندیش را برای انجام این مأموریت برگزیده است و او **زَرت اوشتره پسر اسپیتامَه** است. با شنیدن این سخن الوهی، **گائوش اوروَن** و **اشا** شاد شدند و با پروردگار عهد کردند که با همهٔ توان خویش به پاکان و نیکوکاران یاری دهند و ازآنها حمایت کنند. چونکه زرتشت مردی تنها و بی‌یاور وکمتوان بود، به **وهومنه** و **خشَتره** که اولی فرشتهٔ نیک‌منشی و دومی فرشتهٔ سلطنت دادگرانه بود دستور رسید که زرتشت را از نیروی خویش بهره‌ور سازند و اورا درراه انجام مأموریتش یاری دهند. برای اینکه سخنان زرتشت درمیان مردم نیک‌اندیش مقبولیت یابد، پرودرگار به او یک بیان شیرین عطا کرد تا بتواند قلوب مردم را به شنیدن رهنمودهایش جلب کند.[۲]

چون مأموریت هدایت بشر را اهورامزدا به زرتشت سپرد، او خود را **زئوتا** (رهبر دینی) و **مَنتَران** (موعظه‌گر) لقب داد،[۳] و عقائد توحیدیش را به طرزی دلکش و زیبا به نظم درآورد و برای آن درمیان مردم به تبلیغ پرداخت. او صراحتا اعلام کرد که مأموریت دارد راه سعادت را به

۱- یسنا ۳۰، بندهای ۱- ۶.

۲- یسنا ۲۹، بندهای ۱- ۱۱.

۳- یسنا ۳۳، بند ۶. یسنا ۲۹، بندهای ۷- ۸.. یسنا ۳۱، بند ۶.

همگان نشان دهد، نیک‌اندیشی را به همگان بیاموزد، و با بداندیشان و ستمگران مبارزه کند، تا برادری و صلح درمیان همگان برقرار شده ستیزه‌ها ازمیان برود و دردهای جهان مداوا شود.[1] او تصریح کرد که آماده است در راه نشر اندیشه وگفتار وکردار نیکو و در نشان دادن راه درست به بشریت از جان خویش مایه بگذارد و تا آخرین نفس در این راه فعالیت کند.[2]

ما وقتی گاتا را مطالعه میکنیم زرتشت را انسانی می‌یابیم که برای رنجهای بشریت به شدت رنج میکشد و همواره در تلاش است که راهی برای پایان دادن به بدبختیهای مردم بیابد و به آنان نشان دهد و همگان را به رستگاری برساند. و چون میداند که این کار مشکل از عهدهٔ یک انسان یا حتی یک گروه از انسانها برنمیآید همواره دست دعا به درگاه آفریدگار بلند میکند و ازاو مدد میطلبد، و درعین حال ازاو میخواهد که اینهمه بدبختی و نابسامانی و جنگ و خونریزی و فساد را که درجهان وجود دارد وآسایش وآرامش را ازمردم سلب کرده است از بین ببرد. او احساس میکند که وظیفه دارد که بشریت را از این فلاکتها برهاند، ولی چنین توانی را در خودش سراغ ندارد، و می‌بیند که همهٔ زورمندان (کاویها، کرپنها، اوسیجها، گرهماها) با تمام توانشان با او مخالفت میورزند، و یاوری از میان انسانها برای خودش نمی یابد؛ و برای همین هم ویرا میبینیم که همواره در اندیشهٔ یافتن راهی برای انجام مأموریت خویش است و از تنهائی و بی‌یاوری رنج میکشد.[3]

زرتشت را درسروده‌هایش شخصیتی با یک مأموریت جهان‌شمول میبینیم که خود را نجاتبخش بشریت معرفی میکند و به همهٔ اقوام جهان نظر دارد. انبیای دنیای کهن عموما توسط خدای قبیله‌ئی‌شان برای نجات قوم و قبیلهٔ خودشان مبعوث شده بودند، و نه تنها هدفشان فقط رستگاری قوم خودشان بود بلکه خود و خدایشان با خدایان و قبایل پیرامونشان دشمن بودند و نابودی آنها را میخواستند. موسا که توسط خدای قبیله‌ئیِ بنی‌اسرائیل برگزیده شده بود، تنها وظیفه‌اش رستگاری قوم اسرائیل از اسارت فرعون مصر و کوچاندن آنها به جای دیگری بود که در آزادی زندگی کنند؛ و نه تنها رستگاری اقوام دیگر را در نظر نداشت بلکه- چنانکه دربخش پنجم خواهیم دید- به همهٔ اقوام روی زمین به دیدهٔ دشمنِ درخور نابودی مینگریست، و حتی همزیستی با اقوام غیر اسرائیلی را برای قوم خودش که پیروان یهوه- خدای قبیله‌ئی اسرائیل-

---

۱- یسنا ۴۹، بندهای ۱ و۳ و۷ و۹. یسنا ۴۴، بند ۱۶.

۲- یسنا ۳۳، بند ۱۴.

۳- یسنا ۲۷، بندهای ۶- ۸ . یسنا ۴۶، بند ۲. یسنا ۴۹، بند ۱.

بودند ممنوع کرده بود. ولی در هیچ جای گاتا نمی‌بینیم که زرتشت حتی در یک مورد هم برای رستگاری تنها قبیلهٔ خودش- قبیلهٔ اسپیتامه- دعا کرده یا سخن گفته باشد، یا خطاب به آنان گفته باشد که من برای رستگاری شما مبعوث شده‌ام؛ بلکه در همه‌جا خطابش به مردم سراسر گیتی است، و خواهان آن است که همهٔ مردم روی زمین به مزداپرستی روی آورند و از دیوپرستی دور گردند، تا ستیز و اختلاف و جنگ از میان برود و همهٔ بشریت در آرامش و آسایش به سر ببرند.

پروردگارا ! به ما بگو و با زبان خودت به ما بفهمان که فرجام نیکوکاران چه خواهد بود، تا من بتوانم همهٔ مردم روی زمین را به راه تو درآورم.[1]

پروردگارا ! آیا به زبان خودت و از عمق روح خودت به من یاد خواهی داد که چگونه میشود برای همیشه راه راست و نیک‌اندیشی را در پیش گرفت؟.[2]

من که قلبم را ناظر بر روح خویش قرار داده‌ام، و با نیک‌اندیشی یکی شده‌ام، و به خوبی میدانم که هرکار نیکی را اهورامزدا پاداش خواهد داد، هرچه در توان دارم را در راه آموزش به انسانها برای پیروی از راستی به‌کار خواهم گرفت.[3]

پروردگارا ! تو به نیکان گوهر فضیلت داده آنانرا به نیروی تقوا و راستی آراسته‌ئی، ولی بدکاران را خوئی آتشین است و ایندو از یکدیگر متمایزند. همهٔ کسانی که گوشی شنوا دارند، این حقیقت را درک خواهند کرد و به راه تو در خواهند آمد.[4]

درتعالیم زرتشت موضوعی وجود دارد که در هیچکدام ازدینهای دیگر دیده نمیشود؛ وآن تقدس بخشیدن به آفریدگانِ خوب و مفید اهورامزدا و ستایش آنها است. در اوستا ما سرودهائی را در ستایش خورشید، ماه، ستارگان، رودخانه وآب، درخت، کوه، آتش و دیگر پدیده‌های طبیعی و حتی جانوران سودمندی چون گاو می‌یابیم. این پدیده‌ها در تعالیم زرتشت کم‌وبیش بصورت جلوه‌های ارادهٔ آفریدگار مطرح‌اند و ستایش ازآنها درحقیقت خویش ستایش ارادهٔ اهورامزدا، و به بیانی دیگر ستایش ذاتِ اهورامزدا است. اینهایند که ادامهٔ حیات بشر را به ارادهٔ باریتعالی ممکن ساخته‌اند؛ پس اینها نعمتهای آفریدگارند و نیکند و شایستهٔ ستایش‌اند. انسان وقتی این سروده‌ها را میخواند به یاد این سخنِ سعدی شیرازی می‌افتد: «به‌جهان خرم ازآنم که جهان

۱- یسنا ۳۱، بند ۳.

۲- یسنا ۲۸، بند ۱۱.

۳- یسنا ۲۸، بند ۴ .

۴- یسنا ۴۷، بند ۶ .

خرم ازاواست؛ عاشقم برهمه عالم که همه عالم ازاواست». سعدی از آن‌رو عاشق همهٔ جهان است که همهٔ جهان جلوهٔ ارادهٔ خدا است؛ اوکه یک مسلمانِ ایرانی است چنین عقیده‌ئی را در عمق روح و وجدان خویش یافته و به تحقیق آنرا از روزگارانِ دوری به ارث برده و سپس برزبان آورده است. میخواهم بگویم که ستایش پدیده‌های طبیعی درآئین زرتشت زیباترین جلوهٔ توحید اواست که همه‌چیز را نشأت‌گرفته از اهورامزدا می‌بیند و اورا منشأ همهٔ نیکیها و خوبیها و راستیها و خوشیها میداند. همهٔ پدیده‌های طبیعی را اهورامزدا آفریده و به تسخیر بشر درآورده تا بشر توسط آنها به سعادت و خوشی دست یابد و آفریدگار را بهتر بشناسد و اورا بستاید که اینهمه نعمتها را به او ارزانی داشته است. این پدیده‌ها نیز چونکه آفریدگانِ نیک اهورامزدایند باید ستایش شوند و ازراه آنها به ذات باری پی برده شود.

زرتشت را درخلال گاتا انسانی میابیم که نه تنها به انسانها بلکه به همهٔ آفریدگانْ عشق میورزد و نه تنها برای انسان بلکه برای همهٔ موجوداتِ روی زمین خواهان آسایش است. او انسان را موجودی خیرگرا و شرستیز میداند و تصریح میکند که انسان ذاتا نیک‌اندیش و عدالتگرا است.[1] این درست برخلاف تعالیم ادیان سامی است که انسان را ذاتا شرگرا و خیرگریز میدانند.[2] زرتشت اساس تعالیمش را بر روی محبت به آفریدگان اهورامزدا قرار داد و مسئولیت اول وآخر انسان را همزیستی مسالمت‌آمیز با هم و حمایت رودخانه وکشتزار و درخت و جانوران اهلی اعلام کرد، و بنابرآن هرگونه تعدی به انسان و حیوان و محصولات و آبادیها را شدیدا نکوهیده آنها را اعمال کسانی نامید که از دیواها فرمان می‌برند تا خوشبختی را از مردم بگیرند و جهان را تخریب کنند.[3] از آنجا که در زمان او کاویها درگیر جنگهای همه‌جانبه با هم بودند و این جنگها ویرانیها و بدبختیها به دنبال میآورد، او نوک پیکان حمله را متوجه کاویها، کرپنها، گرهماها و اوسیجها کرد

۱- یسنا ۴۷، بند ۴ .

۲- خیرگریزی انسان در ادیان سامی با نخستین انسان یعنی آدم ظهور می‌یابد. آدم در آسمان درکنار خدا زندگی میکرد و خدا به او گفته بود که به حرفهای شیطان گوش ندهد که شیطان دشمن اواست. و به او گفته بود که از میوهٔ یک درخت مشخصی نخورد. ولی آدم هم به حرف شیطان گوش داد و هم ازآن میوه خورد و درنتیجه ازآسمان رانده شد و به زمین افتاد. در ادیان سامی تا زمانی که یک پیامبری برسر مردم بود و مردم ازاو میترسیدند، ناگزیر از بدی دوری میکردند، ولی همینکه فرصتی میيافتند یا همینکه پیامبرشان ازدنیا میرفت به روال سابقشان برمیگشتند. این موضوع در قرآن نیز در چندین مورد بیان گردیده است.

۳- یسنا ۳۲، بندهای ۳- ۱۲.

که به عقیدهٔ او روح و خرد مردم را به بند کشیده بودند و با به راه انداختن جنگهای تجاوزکارانه و ویرانگر، امنیت را در جامعه از میان برده آرامش را از انسانها گرفته چارپایان را نابود کرده و کشتزارها را به ویرانه مبدل میساختند.[۱]

او به قصد براندازی آداب و رسوم خشن موجود باهمهٔ مظاهر دینی روز به مبارزه برخاست و مراسم عبادی آریائیان را که با میگساری و پایکوبی و نعره‌های مستانه و ذبح حیوانات اهلی برای خشنودی خدایانشان همراه بود اعمالی جاهلانه و دیوپرستانه خواند، و قربانی خونین حیوانی را تبهکاری و اعمال ستمگرانه و نابودکنندهٔ حیوانات سودمند نامید و مورد حملات شدید لفظی قرار داده گفت که این اعمال خشم آفریدگار را برخواهد انگیخت. او همچنین کسانی را که در برابر انسانهای مسالمتجو سلاح برمیکشند و به جنگ برمیخیزند وکشتزارها وآبادیها را تباه میسازند گمراه و دیواپرست و پیرو دروغ خواند و تأکید کرد که اینها گمراهانی‌اند که با این کارهای جاهلانه از دیواها یاری میطلبند و برسر حصول متاع دنیائی آبادیها را ویران میسازند و انسانها را به خاک و خون میکشند. او گفت که کسانیکه جنگ می‌افروزند و آبادیها را تباه میسازند مردمی نابخردند که با کارهای ناروایشان جهان معنوی (گائوش اوروَن) را به فریاد آورده و خشم آفریدگار را برانگیخته‌اند.[۲] اوکه به مفاسد میگساری و مستی کاملا واقف بود ضمن تحریم کردن هرگونه نوشابهٔ مستی‌آور و زائل‌کنندهٔ هوش انسان، تأکید کرد که کسانیکه نوشابهٔ مستی‌آور مینوشند و برای خشنودی دیواها و خدایان دروغین به پایکوبی میپردازند و همراه با خروشهای مستانه خون جانوران را به قصد تقدیم به خدایان دروغین بر زمین میریزند، دیواپرستانی‌اند که با خشم آفریدگار جهان روبرو خواهند شد.[۳]

به عقیدهٔ زرتشت مردم ذاتا گرایش به نیکی دارند و از بدی بیزارند؛ و اگر بدآموزی‌های رهبران مردم‌فریب و مدعیانِ دروغین نمیبود همه درست‌کردار وآشتی‌جو ومهرپرور میشدند و با تاب و توانشان در راه آبادانی جهان میکوشیدند. وی تصریح میکند که شر و بدی نه متعلق به جهان انسانها بلکه از آنِ اقلیم هفتم است که اقلیم دیواها است، و دیواها این شر و بدی را گسترانده مردم را با وعده‌های دروغین و فریبا شیفتهٔ متاع دنیائی کرده در دلهایشان آرزوی جاودانگی نهاده‌اند و به این وسیله به دست این فریبخوردگانْ خشونت میپراکنند و جهان را به

۱- یسنا ۹، بند ۱۸ . یسنا ۳۲، بندهای ۱۳- ۱۵. یسنا ۴۴، بند ۲۰. یسنا ۴۶، بند ۱۱.

۲- یسنا ۳۲، بندهای ۳- ۱۶. یسنا ۴۴، بند ۲۰.

۳- یسنا ۳۲، بندهای ۱۳ و ۱۴. یسنا ۴۷، بند ۱۰.

تباهی میکشانند و بشر را به سوی نابودی سوق میدهند.[۱] به گفتهٔ او آنچه مردم را از فطرت خویش بیگانه می‌سازد نیروی دیومنشی است که به درون انسانهای کج‌اندیش حلول میکند و آنها را به دیوهای خشم‌آور و تبهکار وآزمند و کینه‌ورز مبدل میسازد.[۲] این نیروی دیومنش که **اَنگرَه‌مَنیو** (منش خبیث) نام دارد ازآغاز آفرینش با بشر زاده شده؛ همانگونه که **سپَنتامَنیو** (منش مقدس) نیز با او زاده شده است.[۳] انگره‌منیو همواره انسان را به سوی بدی و فساد سوق میدهد، و سپنتامنیو اورا به طرف نیکی و عدالت رهنمائی میکند. انسان خردمندی که از سپنتامنیو پیروی کند و نیکوکاری پیشه سازد و با کار وکوشش خود جهان را آباد کند، خدا ازاو خشنود میشود و در زندگی اخروی خوشبختی ابدی به او عطا خواهد کرد؛ ولی بی‌خردی که تابع انگره‌منیو شود و با پیروی از فرمان دیواها بدکرداری پیشه کند و امنیت وآرامش مردم را از بین ببرد، در آخرت به بدترین کیفرها و عذاب جاویدان گرفتار خواهد آمد.[۴]

آنچه درتعالیم زرتشت توجه محققان را به خود جلب میکند آنکه او برخلاف انبیای سامی خودش را احیاکنندهٔ ادیان پیش ازخودش اعلام نمیکند، بلکه با دینهای موجود به مبارزه برخاسته و به جای آنکه درصدد پالودن آنها باشد درتلاش براندازی آنها است، و مجموعهٔ تعالیمی که ارائه میکند برای جوامع اطراف او تازگی دارد. انبیای سامی در هر جامعه‌ئی که بودند دنباله‌روانِ پیامبرانِ قبیله‌ئیِ خودشان بودند، و میکوشیدند که آندسته ازتعالیمی که کهنه و فرسوده بود را اصلاح کنند و به صورتی مقبول ارائه دهند که با زندگی جامعه درزمان آنها سازگار باشد. مثلا موسا در قوم عبری دنباله‌رو نیاکانش یعقوب و اسحاق و ابراهیم بود. بعدها در قبیلهٔ او عیسا آمد تا دین موسا را از آلایشها بزداید و تعالیم موسا که درکتاب دینی یهود بود اساس دین اورا تشکیل داد. پیامبر اسلام نیز خود را ادامه‌دهندهٔ راه همهٔ انبیای اسرائیلی اعلام کرد و به رسمیت شناختن آن ادیان و قبول احکام کتابهای دینی یهود و مسیحی را بخش جدائی‌ناپذیر اسلام اعلام کرد. ولی زرتشت با یک اقدام انقلابی برضد همهٔ مظاهر دینی شورید و همه را ساخته و پرداختهٔ دیوانِ مردمفریب خوانده به آنها اعلام مبارزه کرد. یعنی او دینی آورده بود که تعالیمش کاملا انقلابی بود و زندگی عقیدتی مردم را زیرورو میکرد و عدالتی آرمانی را تعلیم میداد که تا آنزمان برای

۱- یسنا ۳۰، بند ۶. یسنا ۳۲، بند ۵ . یسنا ۳۳، بند ۳.

۲- یسنا ۴۹، بند۴ .

۳- یسنا ۳۰، بندهای ۲- ۳.

۴- یسنا ۳۰، بندهای ۴- ۱۱. یسنا ۳۱، بندهای ۱۵- ۱۶.

مردم جهان ناشناخته بود.

اصول دین زرتشت

تعالیم زرتشت بر روی سه موضوع اساسی تأکید مکرر دارد: یکی توحید (یکتائی ذات پروردگار اهورامزدا)، دیگر اختیار (آزادی ارادهٔ انسان درزندگی این‌جهانی)، و سوم معاد (فرجام بشر و زندگی اخروی). درزیر اجمالاً به هرکدام از این سه اصل نظری خواهیم افکند تا ببینیم که این تعالیم تا چه اندازه میتوانسته است انسانساز و هدایتگر بوده باشد.

۱ـ توحید : زرتشت که اساس تعالیم خویش را بر توحید ناب قرار داده بود تا چندگانه‌پرستی را از جهان براندازد، به طور مکرر تعلیم میداد که هیچ معبودی جز اهورامزدا وجود ندارد، و او تنها ذات شایستهٔ ستایش و پرستش است. اوصافی که او درگاتا از اهورامزدا بیان میدارد چنین است: اهورامزدا آفریدگار هستی و پروردگار جهان است؛ نگهدارندهٔ زمین وآسمان و به جریان اندازندهٔ خورشید و ماه و ستارگان و رودها و بادها و ابرها او است؛ روشنی و تاریکی و خواب و بیداری و شب و روز را او آفریده است؛ ذات او ازلی و ابدی است و همیشه بوده و همیشه خواهد بود؛ همهٔ امور گیتی به مشیئت او انجام میگیرد؛ برترین کردگار (فعال مایشاء) است که اراده‌اش همواره در جمیع اشیاء و امور سریان دارد؛ داور نهائی کردارهای انسانها است؛ برتر از همه‌کس و همه‌چیز است؛ داناترین و تواناترین است؛ منبع همهٔ نیکیها و خوبیها است و مهرورز و مهرپرور است؛ رحمتش شامل همگان است؛ حکیم است؛ به ندای بندگان خواهنده‌اش پاسخ میدهد؛ نگهبان نیکیها و نیکان است؛ او است که به انسانها یاد داده است که فرزندان در اطاعت پدران باشند؛ ایمان استوار را به کسی عطا میکند که با دل و جانش خواهان خشنودیِ او باشد؛ وکسانی که خواهان رحمت اویند مشمول رحمت و سعادت جاویدان اخروی خواهند شد؛ زیرا او مراقب رفتار و کردار انسانها است و هر نیک و بدی را از خورد و درشت زیر نظر دارد و هرعملی را- به تناسبْ- پاداش یا کیفر خواهد داد.[۱]

زرتشت تعلیم میداد که همهٔ مردم روی زمین آفریدگان و بندگان خدای یگانه‌اند، و درنتیجه همه دربرابر آفریدگارشان برابر و درخلقتْ با هم برادرند و باید درراه خوشبختی یکدیگر تلاش کنند و درراه آباد کردن جهان بکوشند. آباد کردنِ جهان و بهزیستی انسانْ اساس تعالیم

۱- یسنا ۲۸، بندهای ۵ و ۷. یسنا ۲۹، بندهای ۱- ۶ و ۱۱. یسنا ۳۱، بندهای ۲ و ۸ و ۱۱- ۱۲ و ۱۷ و ۲۰. یسنا ۳۳، بندهای ۵ و ۸ و ۱۱. یسنا ۳۴، بند ۷. یسنا ۴۳، بندهای ۲ و ۴ و ۵ و ۷. یسنا ۴۴، بندهای ۳- ۵ و ۷. یسنا ۴۵، بند ۳. یسنا ۴۶، بندهای ۶ و ۹. یسنا ۴۸، بند۲.

زرتشت بود.

موضوعی که در تعالیم زرتشت ستایش مطالعه‌گران شخصیت وآئین اورا برمی‌انگیزد آنست که او «خدا» و «حقیقت» را به نحوی مطرح میکند که هردو یکی‌اند، یعنی خدا حقیقت است و حقیقت خدا است و تفاوتی میان این دو مفهوم مجرد نیست؛ و انسان میتواند با نیک‌اندیشی و رفتار نیکو به او دست یابد. درجهانی که همهٔ مصلحان دینی و انبیای قومی برای خدایانشان تصویر مادی و جا و مکان قائل بودند و برایش خانه و مذبح و مجسمه و تصویر میساختند، زرتشت برای نخستین بار خدا را به گونه‌ئی مطرح کرد که یک ذات مجرد و غیرقابل تصور بود و نمیشد شکل و شمایل و جا و مکان برایش قائل شد. درهمه‌جای گاتا چنین نمودار است که تجلی فروغ اهورامزدا را میتوان درژرفای دل هر انسان نیک‌اندیش و خیرخواه و باتقوا یافت و نه درجای دیگر؛ و به عقیدهٔ زرتشت این تجلی برای مردمِ نیک‌اندیش چنان محسوس است که نیازی به دلیل و برهان ندارد و هر انسانی بالفطره وجود اورا در عمق ذهن خودش احساس میکند.

خدا در تعالیم زرتشت خیر محض، دانائی محض، و نور محض است؛ و- برخلاف خدایان اقوام سامی- دارای هیچ‌کدام از صفاتِ شر نیست. او قَهّار نیست، جَبّار نیست، مَنتَقِم نیست، متکبر هم نیست. اینها صفتهای ناپسندِ انسانی‌اند که اقوام سامی به خدا نسبت داده‌اند، و خدا را زورگو و اجبارکننده وانتقام‌گیر وخودپسند وخودخواه پنداشته‌اند. صفات خدا درتعالیم زرتشت مجموعه‌ئی از فضایل والای ملکوتی است که پائینتر خواهیم شناخت، و خواهیم دید که اینها فضایلی است که بشر، درطول تاریخ، براساس شایسته‌ترین و پسندیده‌ترین اصول اخلاقی شناخته است.

۲ـ اختیار : انسان در تعالیم زرتشت یک موجود آزاد ومختار است که جهان به او سپرده شده تا آباد بدارد و ازآن پاسداری کند. او در قبال این آزادیْ مسئولیتی عظیم دارد و بر اواست که از احکام الهی پیروی کند، دین خدا را تقویت نماید، راه درست و نیکوکاری را به مردم بیاموزد وهمگان را از آز و دروغ و خشم وکینه و نفرت دور سازد، همهٔ توانش را درراه نشر راستی و درستی به‌کار گیرد، با پیروان دیو ودروغ و بدی بجنگد و بدیها را ازجهان براندازد.[۱]

زرتشت تعلیم میدهد که هرعملی که از انسان سر بزند با پاداش یا کیفر خدائی مواجه خواهد شد، و آفریدگار هستی چنین مقرر داشته که کسانی که به دیگران نیکی کنند و با پندار وگفتار وکردار نیکو موجبات خوشبختی مردم را فراهم آورند و جهان را ازتباهی برهانند،

۱- یسنا ۴۴ سراسر.

اهورامزدا از آنان خشنود خواهد شد وآنها را درزندگی جاویدانِ اخروی درجوار خویشتن به بهترین سعادت و لذت خواهد رساند.[۱] بنا بر تعالیم زرتشت، رفتار انسان در این زندگی تعیین کنندهٔ فرجام اخروی او است، و او با پندار و رفتار وگفتارش فرجام بد یا نیک را برای خود گره خواهد زد.[۲] او تصریح کرد که کاویها وکرپنها (زورمداران) که مردم را به بدی تشویق میکنند و ازنیکی روگردانند و درزمین فساد میکنند و تباهی میپراکنند، با بدترین فرجامها روبرو خواهند گردید و درآخرت در سرای دروغ به بدترین عذابها گرفتار خواهند آمد.[۳]

موضوع جانشین خدا بودن انسان بر زمین در همه‌جای تعالیم زرتشت مستتر است، و ما وقتی گاتا را مورد مطالعه قرار میدهیم متوجه میشویم که زرتشت میخواهد به همگان بیاموزد که آفریدگار یکتا جهان را دراختیار انسانها نهاده است تا آنرا از نیروهای اهریمنی بزدایند، دروغ وکینه و فریب و بدآموزی را که ساخته‌های اهریمنند براندازند، و برادری و همزیستی و مسالمت و آرامش را در همه‌جای جهان برقرار کنند. وچون ارادهٔ پروردگار چنان است که دنیایش آباد و زیبا و پرامن باشد، انسان باید در راه تحقق این اراده بکوشد، و از اطاعت فرمانروایان دیوپرست که درصدد جنگ‌افروزی و انهدام کشتزارها و ویران کردن آبادیها وکشتن انسان و حیوانند سر باز زند و با برادران خویش به جنگ برنخیزد و خون دیگران را بر زمین نریزد.

انسان درتعالیم زرتشت موجودی است که دو گوهر سپنتامنیو و انگره‌منیو را در خود جمع دارد، و این دوگوهر درآغاز خلقت با او آفریده شده‌اند. این مورد در سرودی که بالاتر گفته آمد بیان شده است. نیروی تشخیص ایندو نیز به او داده شده است. او آزاد است که از هرکدام ازاین دوگوهر که مایل باشد پیروی کند؛ اگر از سپنتامنیو پیروی کند هم خودش به سعادت میرسد و هم میتواند دیگران را به راه سعادت درآورد؛ و اگر از انگره‌منیو پیروی کند هم خودش به درد ورنج می‌افتد و هم دیگران را به درد و رنج می‌افکند. او درانتخاب راه درست یا نادرست و کردار شایسته یا ناشایسته از آزادی کامل برخوردار است.[۴] ودرقبال این اختیارش مسئولیت دارد که راه درست و راست را برگزیند و از نادرستی و کژی بپرهیزد؛ زیرا بهترین یاور اهورامزدا کسی است که درگفتار و رفتارش عدالت را پیشه کند و به عدل و راستی رفتار نماید.[۵] پروردگار به انسان

۱- یسنا ۴۳، بندهای ۱- ۳.

۲- یسنا ۳۱، بندهای ۱۴- ۲۰.

۳- یسنا ۴۶، بند۱۱.

۴- یسنا ۳۱، بندهای ۹ و ۱۱.

۵- یسنا ۳۱، بند ۲۲.

قدرت تشخیص خیروشر و نیک و بد عطا کرده و به او مأموریت داده که ازخیر حمایت و با شر مبارزه کند. شناخت خیر و شر، فطری انسان است و هرفردی بالفطره میداند که راستی سودبخش و دروغ زیان‌آور است؛[۱] پس وظیفه دارد که به راستی بگرود و از دروغ بگسلد، برای نشر راستی تبلیغ و فعالیت کند و با پیروان دروغ مبارزه کند تا دروغ برافتد و راستی حاکم شود. این مسئولیت گریزناپذیر و حتمی که درواقع خویش اصل «امر معروف و نهی منکر» است، در سراسر گاتای زرتشت به طور مکرر مورد تأکید قرار گرفته است.

خیر و معروف- بنا بر تعالیم زرتشت- عبارتست از: عشق به خدا و ستایش او؛ دوست داشتن همهٔ آفریدگان اهورامزدا به ویژه انسانها که بندگان اویند، و حتی محبت حیوانات اهلی و کشتزار و باغستان و رودخانه؛ تلاش برای آبادکردن جهان با کشاورزی و دامداری و خانه‌سازی و تولید مثل و آبادکردن شهرها و روستاها؛ همزیستی و صلح با همگان و خودداری ازخشم و جنگ و ستیز؛ راهنمائی وکمک به دیگران در انجام کارهای نیک؛ تلاش خستگی‌ناپذیر برای نشر راستی و براندازی کژیها؛ وکوشش برای خوشبخت کردن دیگران.[۲]

زرتشت به این حقیقت توجه دارد که خیروشر در این جهان درهم آمیخته‌اند وانسان همواره در معرض کج‌آموزیِ دیوهای درونی و بیرونی است و درموارد بسیاری برای انسانهائی که بسبب کج‌رویهائی از فطرتشان بریده‌اند تشخیص خیر ازشر دشوار بنظر میرسد. لذا به انسان تعلیم میدهد که قلبش را ناظر بر اعمالش بگمارد و همواره خشنودی اهورامزدا را در مد نظر قرار دهد و جمیع رفتارها و گفتارهای خود را با میزان راستی بسنجد و آنکه با راستی هماهنگ است انتخاب کند، و دیگری که با راستی ناسازگار است فرونهد، و بداند که تنها راه رستگاری آنست که انسان همواره در هر عملی نیک‌اندیشی (نیتِ خیر) داشته باشد.[۳] آنچه بنا بر تعالیم زرتشت شر و منکر و ناشایسته است عبارتست از: بیتوجهی به احکام اهورامزدا، بدآموزی و مردم‌فریبی وگمراه کردن مردم؛ خشم وکین و نفرت و جنگ و خونریزی و ازمیان بردن مردم و جانوران وکشتزارها؛ نوشیدن شراب مستی‌بخش و برپا داشتن مراسم خشن عبادی همراه با رقص و پایکوبی و تقدیم قربانی حیوانی به خدایان دروغین. فریبِ مردمفریبان خوردن و تسلیم ارادهٔ زورمندان شدن و دراثر تلقینهای رهبرانِ بدآموز در راه کج رفتن نیز بد و ناشایست ومستوجب کیفر اخروی

۱- یسنا ۴۹، بند ۳.

۲- یسنا ۲۸ / ۳- ۴ . یسنا ۲۹ / ۹. یسنا ۳۰ / ۹- ۱۰. یسنا ۳۲ / ۱ و ۱۶. یسنا ۴۳ / ۸ . یسنا ۴۷ / ۴ .

۳- یسنا ۲۸، بند ۴ . یسنا ۳۱، بندهای ۱- ۲.

است، زیرا کسانیکه گِرِهما و قبیله‌اش (مدعیان تولیتِ دین) را بیش از حق و راستی دوست بدارند بدترین راه را برای خود برگزیده‌اند.[۱] بنا براین، در تعالیم زرتشت هیچ توجیهی برای انتخاب راه نادرست ازکسی مقبول نخواهد افتاد، و هیچکس نمیتواند ادعا کند که مجبور به اطاعت از بزرگان و زورمندان بوده و راهی را که درپیش گرفته راهی است که به زور براو تحمیل کرده‌اند. به عبارت دیگر، ستم‌پذیری تحت هیچ بهانه‌ئی مقبول نخواهد افتاد؛ و انسان چون دارای قدرت فطریِ تمییزِ میان خیر و شر است باید راه خودش را با بصیرت و نیکبینی برگزیند و دنبال کند. تنها درچنین صورتی است که پاداش وکیفر اخروی مفهوم منطقی می‌یابد و انسانها برای کارهای پسندیده‌شان پاداش شایسته میبینند و برای کارهای ناپسندشان کیفرهای شدید درانتظارشان است.

۳ـ معاد : هدف زرتشت ساختن یک جامعهٔ مبتنی بر برادری و برابری و تقوا است، و برآنست که انسانهائی را بپرورد که عاری ازخوی افزونخواهی و خشم‌آوری و تجاوزگری بوده باشند. فضیلت انسان بنابر تعالیم او به پارسائی (تقوا) است، و پارسائی عبارت است از خودداری از هرچه به انسانها زیان میرساند و انجام هرچه برای خود و دیگران سعادت وخوشبختی را به دنبال دارد. او میگوید که انسان پارسا پندار وگفتار وکردارش را درراه درست به پیش میبرد و درهمهٔ امورش پیرو راستی است.[۲] زرتشت صراحتا ممنوعیت هرگونه همکاری با جنگ‌افروزان و تبهکاران، و ضرورت اطاعت از نیک‌اندیشان و نیکوکاران را تعلیم میدهد و به مردم جهان اعلام میدارد که «من هرگونه نزدیکی و ارتباط مردم با پیروان دروغ را تحریم میکنم».[۳] او در یکجا میگوید: زینهار! از فرمانبری پیروان دروغ بپرهیزید که اینها خانه‌های مردم را به ویرانی میکشانند، انسانها را نابود میکنند، فقر و بدبختی در همه‌جا میگسترانند، وکارشان نتیجه‌ئی جز فساد و تباهی برای مردم در برندارد. گوش به گفته‌های کسی باید کرد که عدالت را شناخته است و در صدد بهبود بخشیدن به حیات دیگران است.[۴]

ازآنجا که اساس برآنست که هر انسان نیک‌اندیشی نه درصدد تحقق خواستهٔ شخصی بلکه در تلاش خدمت به دیگران است، زرتشت تعلیم میدهد که از چنین رهبر نیک‌اندیشی که خواهان سعادت مردم است باید اطاعت کرد همانگونه که گوسفند از چوپان اطاعت میکند.[۵] زیرا انسان

۱- یسنا ۳۱، بند ۱۸. یسنا ۳۲، بندهای ۹- ۱۲. یسنا ۴۷، بند ۱۰. یسنا ۴۹، بندهای ۳- ۴ .

۲- یسنا ۵۱ ، بند ۲۱.

۳- یسنا ۴۹، بند۳.

۴- یسنا ۳۱، بندهای ۱۸- ۱۹.

۵- یسنا ۳۱، بندهای ۹- ۱۰.

صاحبخردی که برای برقراری عدالت تلاش میکند، و درخانه و درمیان جمع و هرجا که باشد به عدالت رفتار میکند شبیه اهورامزدا است و هرکاری میکند به‌کار اهورامزدا شباهت دارد.[1] پس اطاعت از انسانهای نیک‌اندیش و خیرخواه، در واقع اطاعت از اهورامزدا و فرمانهای او است. زرتشت همچنین تعلیم میدهد که کسانی که راه راست و درست را برگزیده‌اند در راه رسیدن به اهورامزدا حرکت میکنند؛ زیرا که راه درست به اهورامزدا منتهی میشود و انسان باتقوا و درستکار به درجهٔ خداگونگی نائل شده شبیه اهورامزدا میشود.[2] اینکه گفتیم که خدا و حقیقت در تعالیم زرتشت یکی است، ازاین حنبهٔ عقیدهٔ او ناشی شده است. و وقتی به درستی به آموزه‌های زرتشت مینگریم درمی‌یابیم که او خداشناسی را با شناخت حقیقت یکی میداند.

با یک مطالعه در این تعالیم ما به خوبی متوجه میشویم که زرتشت درتلاش آنست که راه کمال را به انسان بیاموزد، و با این آموزشها انسانی بسازد که در همهٔ شئونش شبیه خدا باشد و همان کند که خواست خدا است، و چنان کند که سرانجام در سرای دیگر همنشین اهورامزدا گردد. او تصریح میکند که کسانیکه فطرتی سلیم و قلبی پاک و روشن‌بین داشته باشند و منش نیکو پیشه کنند درقلبشان به ذات اهورامزدا پی خواهند برد، و با نیکوکاری و درستکرداری راهِ رسیدن به او را دنبال خواهند کرد. ازاین نظر شناخت ذات باریتعالی نزد زرتشت یک شناخت کاملا عرفانی است که هرانسانی دردرون خویش حاصل میکند. در فکر دینیِ اقوامِ سامی مردم نمیتوانند خدا را بشناسند، ولی خدا خودش را به یکی ازانسانهای برگزیده معرفی میکند و سپس توسط این انسانِ برگزیده که پیامبرِ اواست به مردم شناسانده میشود؛ وهرکه نخواهد خدا را بشناسد این پیامبران با او وارد پیکار میشوند تا اجبارا به ذاتِ او اعتراف نماید. اما نزد زرتشت شناختِ خدا یک امر فطری و ذاتی بشر است و هرانسانی بالفطره به وجود ذات باری پی می‌بَرَد و ارادهٔ اورا درمی‌یابد.

تفاوت دیگرِ تفکر دینی درآئینِ زرتشت وآئینهای اقوامِ سامی درآنست که دین نزد اقوامِ سامی عبارتست از اعترافِ اختیاری یا اجباری به ذاتِ خدا؛ عبادتِ خدا به وسیلهٔ نماز و روزه و انجامِ طُقوسِ عبادی که توسط رهبرانِ دینی تنظیم میشوند؛ رفتن به زیارتِ خانه‌ئی که مخصوص خدا است؛ و تقدیمِ قربانیهای خونین به خدا برای راضی نگاه‌داشتنِ او. ولی دین در تعالیمِ زرتشت مجموعه‌ئی از اعمال و رفتارِ انسانی درارتباط با انسانها و با پیرامون است، به گونه‌ئی که درجهت

۱- یسنا ۳۱، بند ۱۶.

۲- یسنا ۳۳، بند ۵ . یسنا ۴۳، بند ۳.

آبادسازی جهان وخوشبختی انسانها باشد. این مجموعهٔ اعمال و رفتار را زرتشت در سه عبارت خلاصه کرده است: پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک (هرسه درجهت خوشبختی جامعهٔ بشری). کشاورزی و خانه‌سازی وآباد کردن جهان و اجرای عدالت درمیان انسانها درتعالیم زرتشت رکن اصلی دین را تشکیل میدهد. یعنی دین عبارتست از مجموعهٔ کارهای نیکو که به خود و دیگران سود میرساند و پرهیز از تمام کارها و گفتارهائی که به خود و دیگران زیان میرساند. خداشناسی نیز بنا براین تعالیم عبارتست از شناخت ارادهٔ خدا و به عبارت درست‌تر، شناخت همهٔ نیکیها وهمهٔ بدیها و انجام نیکیها و پرهیز ازبدیها (اینرا پائینتر درفضائل ملکوتی خواهیم دید). تفاوتِ میان تقوا در تعالیم زرتشت با تقوا درتعالیم ادیان سامی نیز درهمینجا آشکار میشود. تقوا درهردوجا به معنای «پرهیز» است. ولی در اینجا منظور ازتقوا پرهیز ازکارهائی است که موردِ خشنودی اهورامزدا نیست؛ ولی درآنجا پرهیز ازخشمِ خدا و ترس ازکیفر اواست. ازهمینجا است که تفاوت عبادت میان این دو طرز تفکر دینی آشکار میشود. درحالیکه نماز در ادیانِ سامی مجموعه‌ئی از اعمال و سخنانی است که فقط برای ستایش خدا و راضی نگاه داشتنِ او انجام میگیرد؛ نماز در دین مَزدایَسنا مجموعه‌ئی سرود ستایش از نیکیها یا فضائل ملکوتی است که با اتخاذ آنها جامعهٔ بشری به رستگاری اینجهانی وآنجهانی میرسد.

در تعالیم زرتشت تصریح شده که هدف غائی زندگی انسان رسیدن به آسایش و آرامش اینجهانی (دنیوی) و سعادت جاودانهٔ آنجهانی (اخروی) و دیدار اهورامزدا است؛ و این هردو ازراه پیروزی فضیلتها و نابودی بدیها تحقق خواهد یافت.[۱] انسانِ مختار و مسئول دربرابر هر عملی که انجام دهد، هم در این زندگی و هم درزندگی اخرویش پاداش یا کیفر خواهد دید. همانگونه که انسانها در این جهان به دو دستهٔ درستکردار و بدکردار تقسیم شده‌اند، و برای اعمال نیک و بد پاداش وکیفر درنظر گرفته شده است، درآخرت نیز به دودسته تقسیم خواهند شد وگفتارها و رفتارهای نیک و بد انسانها به ترازو سنجیده خواهد شد؛ دسته‌ئی به خوشیِ جاوید خواهند رسید و دستهٔ دیگر به رنج جاوید دچار خواهند گشت. کسانیکه از دروغ پیروی کرده باشند به درد و رنج جاوید، وکسانیکه از راستی پیروی کرده باشند به آسایش بی‌پایان خواهند رسید.[۲]

او درگاتا چنین میسراید: کسانیکه با سخنانشان خشونت و تجاوز را میان مردم نشر میدهند، یعنی کسانیکه مبلغ خشونت در جامعهٔ بشری‌اند، سرانجام در سرای دیو و دروغ جای خواهند

۱- یسنا ۲۸، بند ۲. یسنا ۴۳، بند ۵ .

۲- یسنا ۳۳، بند ۱.

گرفت، و این جایگاهی است که برای پیروان دروغ در نظر گرفته شده است.[۱] کسانیکه با پیروی از اندیشهٔ نیکو، و با آموزش راستی و درستی با پیروان دروغ مبارزه میکنند و خشونتها را از بین میبرند و مردم را به سوی نیکیها هدایت میکنند، اهورامزدا ازآنان خشنود میشود و درآخرت در مراتع سرسبز اهورامزدا که سرزمین اندیشهٔ نیک است و درسرای خوشبختی جاویدان درکنار اهورامزدا به سر خواهند برد.[۲] ولی کاویها وکرپنها که مردم را با بدآموزی میفریبند و به کجراهه برده به خشونت عادت میدهند تا حیات را تباه سازند، و همهٔ فرمانروایان ستم‌پیشه و کج‌راه به بدترین فرجام گرفتار خواهندآمد و در سرای دروغ و سرای دیواها جای خواهند گرفت.[۳]

فضایل ملکوتی در تعالیم زرتشت

زرتشت تعلیم داد که انسان میتواند با تحلی به فضایل والای اخلاقی که فضایل ملکوتی‌اند خود را شایستهٔ رسیدن به سعادت اخروی و همنشینی با اهورامزدا سازد. معنای تقوا را در تعالیم زرتشت دیدیم. تقوای مورد نظر زرتشت تحلی یافتن به فضایل والای اخلاقی است که از ذات اهورامزدا نشأت گرفته‌اند. اهورامزدا فضیلت کامل و مقدس‌ترین ذات است. انسان نیز میتواند با تَحَلّی به فضایلی که مخصوص اهورامزدا است خود را خداگونه سازد و شبیه اهورامزدا شود. فضایلی که زرتشت درتعالیم خویش مطرح ساخته و ازآنها نام برده است والاترین مراحل آرمان بشری‌اند که نیک‌اندیشترین متفکران جوامع بشری همواره در جستجوی آنها بوده‌اند و هستند. او این فضایل را به صورت ملکوتی مجسم ساخته است که بارگاه اهورامزدا را احاطه کرده‌اند و ارادهٔ خدا را در جهان به اجرا در میآورند. به این فضایل- که صفات ربوبی‌اند- انسان میتواند دست یابد و به وسیلهٔ آنها به کمال برسد. زرتشت این فضایل را به گونه‌ئی مطرح ساخته است که گوئی میخواهد مراحل طی طریق کمال را به انسان تعلیم دهد. یعنی تعلیم میدهد که انسان اگر میخواهد به رستگاری برسد باید از صفاتی پیروی کند که مخصوص خدا است، و بکوشد که با پیروی از این صفات، خودش را خداگونه سازد و در همهٔ امورش در پندار وگفتار و رفتار همچون خدا باشد. این فضایل عبارتند از: **وُهومنه** ، **اَشا** ، **خشَترَه** ، **آرمَئیتی** ، **هائوروَتات** ، **اَمِرتات** ، و **سراوشه** .

وهومنه از «وهو» یعنی خوب، و «منه» یعنی منش ترکیب یافته است؛ ومیتوانیم آنرا «حق»،

۱- یسنا ۴۹، بند ۴ .

۲- یسنا ۳۳ / ۲- ۳ ، ۴۳ / ۱- ۳ ، ۴۴ / ۱۸ ، ۴۶ / ۱۶ ، ۴۸ / ۷ ، ۴۹ / ۵ .

۳- یسنا ۴۶، بند ۱۱. یسنا ۴۹، بند ۱۱.

«نیت خیر» و «منشِ نیکو» معنا کنیم. این صفت، که بعدها درآئین مَزدایَسنا بصورت اصل «پندار و گفتار و رفتار نیک» تعلیم داده شد، سرآمد همهٔ فضایل است. وهومنه یعنی اندیشه و عمل نیکو، عشق به خالق و محبتِ مخلوق، مهرورزی و ایثار. اینها معناهائی است که از مطالعهٔ گاتا قابل درک است. اگر بخواهیم معادل عربیِ وهومنه را بنویسیم واژهٔ «رحمان» دقیقترین معادل وهومنه است. وهومنه جلوهٔ رحمتی است که شامل نیکان میشود و هدیه‌ئی است که اهورامزدا به نیکان عطا میکند.[۱] کسیکه با جان و دل به وهومنه بگرود، هیچگاه دیوهای رشک وخشم وآز و غرور و شهوت به او نزدیک نخواهند شد. وهومنه سبب میشود که انسان اندیشه وگفتار وکردار نیکو پیشه کند و درهیچ شرائطی اندیشهٔ بدی به ذهن خود راه ندهد. خلاصهٔ کلام آنکه هرکس از وهومنه پیروی کند، هرچه بیندیشد و انجام دهد حق است، و خودش نیز تجسم عینی حق خواهد بود.

اشا عدل و برابری ودرستی و راستی، و استواری درپیمان است. کسیکه نیک‌منش باشد، در پاداش این نیک‌منشی از فضیلت اشا برخوردار میگردد و به نیروی اشا بر بدی غالب میآید.[۲] اشا همیشه با وهومنه همراه است، و سبب میشود که انسانِ نیک‌منش همهٔ اعمالش را با میزان عدل بسنجد و جز راستی پیشه نکند. به همین خاطر انسان وظیفه دارد خودش را با این صفت مُتَحَلّی سازد و همواره دادگر و عادل باشد و در همهٔ کارهایش توازن داشته باشد تا از انحراف و ستمگری مصون بماند و بتواند به بهترین وجهی به انسانها خدمت کند وجهان را آباد سازد. ازطرف دیگر کسیکه از اشا پیروی کند و دادگر و درست‌کردار باشد خود به خود از وهومنه نیز برخوردار گشته نیک‌منش خواهد شد.

خشتره عبارتست از ثبات و استواری درانجام کارهای نیکو و رهبری دیگران بسوی خیر و کمالات انسانی. اگر بخواهیم امروز عبارتی معادل خشتره را در فرهنگ خودمان بیابیم، این واژه دقیقا معادل «ولایتِ الهی» است. خشتره همیشه با وهومنه و اشا همراه است؛ یعنی رهبری و حاکمیت باید مبتنی بر خیرخواهی و انساندوستی و عدالت باشد. یکی از معناهای خشتره سلطنت بمعنای سلطه برخویشتن و بر جهان است. همین صفت است که برخی ازکاویهای درستکردار باستان بر خودشان اطلاق کرده بوده‌اند، و ما برخی از شاهان باستان را با همین صفت میشناسیم. این لفظ است که بعدها درپی تحولاتی به شکلهای «خشتریته» و «خشایتیه» و «خسرو» و «اخشَید» و «افشین» درآمد، و عامترین تلفظی که از آن شده است و تاکنون هم میشود، «شاه» است؛ وچنانکه

۱- یسنا ۲۸، بندهای ۷- ۸ .

۲- یسنا ۲۸، بند۶ .

میدانیم همهٔ این واژه‌ها در فرهنگ ایرانی ایجاکنندهٔ تقدس است. درگاتا آمده است که به یاری خشتره و وهومنه انسان با دروغ میجنگد و آنرا نابود میسازد.[۱] یعنی این فضیلت باعث میشود که انسان درراه اجرای خواست خدا و آبادکردن جهان و خوشبخت کردن انسانها و مبارزه با دیوان، تردید به خود راه ندهد و سست نشود و از ناملایمات نهراسد، و با یقین به درستی راه خویش استوارانه پیش رود. کسیکه از صفت خشتره برخوردار گردد میکوشد که نیروی خویش را در راه اصلاح دیگران به‌کار گیرد و با بدی بستیزد و زمینه‌های خوشبختی و آسایش و آرامش همگان را در جهان فراهم سازد. اینکه درفلسفهٔ سیاسی ایران باستان دین و دولت را دوهمزاد میدانسته‌اند که هیچکدام بدون دیگری نتوانست بود از همین اصل نشأت گرفته است. یعنی خیر و صلاح وآسایش وآرامش و برادری و صلح که هدف کلی دین است زمانی تحقق خواهد یافت که یک حاکمیت پارسا و خیراندیش و درستکردار و دادگر برسر کار باشد و مردم را از بدی بازدارد و به سوی نیکی سوق بدهد.

آرمَئیتی خصلت فروتنی و پارسائی، و رهائی ازتعلقات دنیوی است. آرمئیتی زمین بارور است که همه‌چیز را سخاوتمندانه و بدون هیچ چشمداشتی در اختیار تمامی موجودات زنده میگذارد و هیچ مقابلی را نمیطلبد. کسیکه ازآرمئیتی پیروی کند و با او وحدت یابد، چون در راه خدا به کامیابی برسد، فریفتهٔ موفقیتهای خود نگردد، و خودبین و خودپسند نشود، وهمهٔ توان خویش را ایثارگرانه درراه خدمت به خلق به‌کار گیرد. یکی از معناهای آرمئیتی، اطمینان خاطر و رضایت کامل است. این اطمینان به معنای آرامش وجدان، قناعت مطلق، آزادی از تعلقات دنیائی، وآرمیدگی- به مفهوم فروتنی و افتادگی و خاکی‌نهاد بودن- است. همهٔ این خصلتها را انسان از آرمئیتی به دست میآورد. آرمئیتی به انسان کمک میکند که در انتخاب راه درست از تزلزل و دودلی بیرون آید و برای اتخاذ راه درست تصمیم درست را اتخاذ کند.[۲]

هائوروَتات سلامت روانی و جسمی است. انسان مؤمن باید بکوشد تا ازآن برخوردار باشد تا بتواند با نیروی کافی با بدی بستیزد و نیکی را گسترش دهد؛ زیرا انسان ناسالم قادر نخواهد بود درست فکر کند و درست عمل نماید. اینکه عقل سالم در بدن سالم است به صورت یک مثل همه‌فهم و همه‌جائی در میان همهٔ اقوام و ملل وجود دارد. تصمیم درست اتخاذ کردن و درست عمل کردن تنها در صورتی برای انسان میسر است که از سلامت جسمی و روحی برخوردار باشد.

۱- یسنا ۳۱، بند ۴ .

۲- یسنا ۳۱، بند ۱۲.

این صفت را هائوروتات به انسان میدهد. ازاین جنبهٔ تعلیم زرتشت نتیجه میشود که انسان مؤمن باید همواره مواظب سلامت جان و تن خویش باشد تا بتواند با بدیها مبارزه کند و در راه گسترش نیکیها و رضای خدا حرکت کند.

سراوشه به معنای الهام غیبی، ندای وجدان، دل‌آگاهی و روشنی قلب است (این عبارت اکنون به صورت «سروش» تلفظ میشود). کسیکه از فضایل بالا پیروی کند و با آنها یکی شود دلش به نور حق روشن میگردد و حقایق را به درستی درک میکند و از الهام غیبی حق برخوردار میگردد و بندگان خدا را به بهترین نحوی به سوی سعادت راهنمائی میکند. با این تعبیر، سراوشه فضیلتی است که سبب عصمت انسان در برابر بدی میشود؛ و به تعبیر دیگر، نوری است که همواره روشنگر راه انسان درراه رسیدن به نیکیها است؛ و وجدان بیدار وآگاه انسان نیک‌اندیش است که همواره راهنمای او درراه نشر نیکیها و مبارزه با بدیها است، و به او کمک میکند که در هرلحظه بدی و نیکی را به درستی تشخیص بدهد و به اشتباه نیفتد و وظیفه‌اش را به درستی انجام دهد.

امرتات کمال وجاودانگی و بی‌مرگی و ابدیت است. کسیکه نیک‌اندیش و نیک‌منش و خدادوست و مردمدوست و دادگر و راستکردار و نستوه و استوار و پارسا و فروتن و مهرورز و ایثارگر باشد دلش از نور خدا مالامال است، و ذات کاملی است که سزاوار برترین جایگاه در سرای آخرت و همنشینی با اهورامزدا است. انسانی که پندار وگفتار وکردارش نیک باشد، زمانی به بی‌مرگی و جاودانگی میرسد که از این زندان خاکی برهد و به عالم ملکوت رهسپار گردد. انسانهائی که از صفات ملکوتی برخوردار باشند پس از این زندگی در جوار اهورامزدا در سعادت جاویدان خواهند زیست و هیچ مرگی نخواهند داشت. چون فرجام همه مرگ است، انسان باید بکوشد که با برخورداری از همهٔ صفات عالی ربوبی، خودش را خداگونه سازد تا شایستگی جاویدان شدن و همنشینی با اهورامزدا در سرای آخرت را پیدا کند. در گاتا تصریح شده است که زندگی جاوید و بهترین پاداشها از آن کسی است که از وهومنه، اشا، خشتره، و آرمئیتی پیروی کند.[۱]

درمیان فضایل ملکوتی، وهومنه سرآمد همه و «اُمُّالفَضائل» است. اهمیت این فضیلتْ چنان والا است که در موارد بسیاری در گاتا همراه با اهورا ذکر شده است، و این بدان مفهوم است که همانگونه که اهورامزدا خیر محض است، وهومنه نیز خیر محض است. این صفت درعربی معادل «رحمان» است که یکی از نامهای خدا است، وهمانگونه که «رحمان» از الله جدا نیست، وهومنه نیز

۱- یسنا ۳۰، بند ۷.

نزد زرتشت از اهورامزدا جدا نیست. در برابر وهومنه، دروج (دروغ/ بدخواهی) قرار دارد که سرآمد همهٔ رذیلتها و «اُمُّالرَّذائل» و شرّ محض است و همهٔ بدیها از آن سرچشمه میگیرد. دروغ در گاتا با دیوا مترادف آمده است، و زرتشت میخواهد تعلیم بدهد که دروغ یک دیو پلید است که باعث همهٔ بدبختیهای بشری است. چونکه استقامت جامعه منوط به استقامت رهبری است، وقتی رهبری نیک‌منش نباشد و پیرو دروغ باشد، جامعه را به فساد و تباهی میکشاند و برای مردم بدبختی و درد و رنج میآورد؛ زیرا کارهائی را که انجام میدهد با دروغ و فریب، برای عوام نادان زیبا جلوه میدهد و با ادعای اینکه هدفش خوشبختی مردم است، مردم را به اطاعت از خود میکشاند، ولی او درواقع خواستار متاع دنیا و جمع ثروت است، و در این راه از انجام هر جنایتی دست برنمیدارد، و همواره مردم را در رنج میدارد.

انتشار آئین زرتشت

زرتشت با این تعالیم انسان‌ساز آرزومند بود که جامعه‌ئی بسازد عاری از افزون‌طلبی و زورگوئی و زورمداری و مردمفریبی، و مبتنی برعدالت و مساوات و دوستی و محبت و خیرخواهی و برادری. او همهٔ خدایان آریائی را نفی کرد و تنها اهورامزدا را که ذاتی مجرد بود به عنوان خدای جهان مطرح ساخت تا بدینوسیله باطل بودن خدایان دیگر را به اثبات برساند. تا زمانیکه مردم از خدایان گوناگون پیروی میکردند، و هر دسته از قبائل از یکی از این خدایان در برابر دستهٔ دیگر استمداد میکرد، ستیز و جنگ و ناامنی همچنان ادامه مییافت. ولی اگر همهٔ مردم مطیع یک خدا میشدند عملا برادران یکدیگر میگشتند و اختلافاتشان ازمیان میرفت وهمه درراه برآوری خواست و ارادهٔ خدای واحد میکوشیدند و نداهای خدایان رقیب و ستیزنده درپشت سرشان نداشتند که به سبب آن مجبور باشند که از رهبران جنگ‌افروز اطاعت کنند و بشریت را به نابودی بکشانند.

اگر زرتشت شراب هوم را تحریم کرد بدان سبب بود که قبائل آریائی درآن روزگار عقیده داشتند که شراب هوم دارای یک روح آسمانی است که به انسان تَهَوُّر و نیروی جنگی میبخشد و سبب میشود که در جنگها به پیروزی برسد. این شراب در عقیدهٔ آنها روح «ایندِرا» یا «وَرَهرام» بود که خدایانِ جنگ وخشم و ویرانگری و سوزندگی بودند. درشراب هوم چنین روحی احساس میشد، و کسیکه هوم مینوشید حرارت و شجاعتی درخود احساس میکرد و ترس و بیم را از خود دور میدید. این عقیده‌ئی بود که دهها قرن بعد از زرتشت باز توسط قزلباشان تاتارنژاد صفوی ابراز شد، ومستی را یکی ازفضایل میدانستند و برای آن تبلیغ میکردند و برای نشر

میگساری خمهای باده درچارراهها نصب میکردند ومردم را مجبور به بادهنوشی میکردند. اما نتیجه‌ئی که نوشیدن این شراب نزد قبائل آریائی داشت، خشم و تهور بود که منجر به کشتار انسانها و به آتش کشیدن محصولات و باغستانها و دامها میشد؛ و اینها همه تبهکاری بود. زرتشت تعلیم داد که انسان اگر درپی به دست آوردن رضایت خدا است باید از نوشیدن این شراب خودداری ورزد تا گرفتار خشم و فساد و کشتار و ویرانگری نشود.

تعالیم زرتشت اعلام مبارزه با سلطه‌گران زورمدار وکاهنان (روحانیون) مردمفریب بود، و برآن بود که مردم را با آموزشهای درست برای مخالفت با رهبران ستم‌پیشه آماده سازد و زمینه‌های روی کار آمدن یک نخبهٔ انساندوست و باتقوا را فراهم آورد.

زرتشت درسنین ۳۰ سالگی نهضتش را درخوارزم آغاز کرد و برای حدود سیزده چهارده سال در آن منطقه به فعالیت تبلیغی مداوم پرداخت. ولی اکثریت مردم خوارزم تحت تأثیر تلقینهای رهبران سنتی بودند، و هیچکدام از رؤسای قبائل خوارزم به او توجهی نشان نمیداد. به زبان دیگر، منطقهٔ فعالیت او درگیر جنگهای تمدنی، یعنی درگیر درد زایمان یک تمدن نوین بود، و تلاش کاویها در راه تشکیل اتحادیهٔ قبائلی و ادغام قبائل اطراف در جریان بود. زرتشت ازاین امر به شدت در رنج بود که چرا عوامِ نادان فریب این رهبران را میخورَند ودرپشتِ سر آنها به جنگ انسانها میروند وآبادیها را ویران میسازند. او دریکی از سروده‌هایش به درگاه پروردگار شکایت میکند که مردم به او توجهی نشان نمیدهند, و فقط شمار اندکی از گوشهای شنوا و دلهای حق‌پرست به اوگوش فرا میدهند و اکثریت مردم ازاو رویگردان و درکنار رهبران مردم‌فریب‌اند. او خودش را در این سروده به چوپانی تشبیه کرده است که اندک‌شماری گوسفند دراطاعت دارد؛ و میگوید که رمه‌های بزرگ در اطاعت کاوی‌های تبهکارند.[1]

حملات شدید لفظی او به گرهماها، کاوی‌ها، کرپن‌ها، اوسیج‌ها همهٔ آنان را برخلاف او بسیج کرد، و برای او که درمعرض کشته شدن قرار گرفته بود راهی جز هجرت در پیش نماند؛ لذا بناچار راه جنوب درپیش گرفت و در این رهگذرِ دراز به **بلخ** رسید. **جام‌اسپَه** و **فرش‌اوشتره** از کارگزاران **کاوی ویشتاسپه** (کی‌گشتاسپ) به ندای انسان‌ساز او پاسخ مثبت دادند و زرتشت در بلخ مورد حمایت گشتاسپ قرار گرفت،[2] و چندده سال- تا سنین ۷۰ سالگی- در آن نواحی به تبلیغ پرداخت. سرانجام قلمرو گشتاسپ زیر یورشهای کاویان همسایه واقع شد، و زرتشت در

۱- یسنا ۵۱ ، بند ۱۴.

۲- یسنا ۵۱ ، بند ۱۰، و بندهای ۱۵- ۲۲.

یکی از این حملات به دست جنگجویان یک کاوی به نام **اَرجَتاَسپه** (ارجاسپ) به‌کشتن رفت.

زرتشت در سالهای فعالیتش مریدان و شاگردان و یاران مخلصی را پرورده بود که یکی از آنها **فرش اوشتره** (فرشوشتر) بود. **پوروچیستا** دختر زرتشت و دو پسر زرتشت نیز از آنجمله بودند. این شاگردان پس از او سروده‌های آسمانیش را کلمه به کلمه و حرف به حرف ازبر کردند و مجموع آنها را گاتا نام دادند.[1] این سروده‌های انسانساز که نُمادِ (سَمبُلِ) آرمانهای انسانهای زیر ستم بود در نسلهای بعدی گوش شنوای بسیار یافت؛ شاگردان زرتشت در طی نسلهای متوالی شاگردانی را پروردند که مبلغان تعالیم او شدند و گاتای او را حفظ کردند تا سینه به سینه به نسلهای بعدی منتقل سازند.

شکی نیست که موضوع سعادت جاوید اخروی که محور تعالیم زرتشت را تشکیل میداد مهمترین نقش را در جذب توده‌های ایرانی به این تعالیم داشته است. انسان از مرگ میهراسد و نمیخواهد باورکند که همهٔ آرزوهایش با مردن وی برباد میرود. تمام تلاش انسان در زندگیش بخاطر دستیابی به خوشبختی است و همه‌کس آرزومند رسیدن به آنست. ولی مرگْ نقطهٔ پایان تلاش او است. در تعالیم زرتشت این باور نهفته بود که اگر در این زندگی سعادت حاصل نشد انسان میتواند با پیروی از فضایل اخلاقی به سعادتی ابدی دست یابد که زائل‌شدنی نیست. و همین موضوع راز موفقیت تعالیم زرتشت در طی قرنهای پس از وی بود.

نوادگان همان کاویان وکرپنها و اوسیجها که مخالفان سرسخت او بودند، و همان «رمه‌ها»ی مردمی که بقول او از آنها تبعیت میکردند، به مرور زمان به حقانیت او و راهش گردن نهادند و اورا پیامبر نجاتبخش خویش دانستند؛ به گونه‌ئی که تا قرن ششم پ‌م دین ایرانی برپایهٔ بخشهای اساسی تعالیم زرتشت استوار بود؛ و وقتی شاهنشاهی هخامنشی تشکیل شد دین زرتشت یک دین سراسری در ایران بود و بخش اعظم ایرانیان خودشان را زرتشتی و مَزدایَسنا میدانستند و دستورهائی که در اوستا آمده بود را سرلوحهٔ پندار و گفتار و رفتار خودشان میساختند.

گروههای انسانی اسکان‌یافته دردرون فلات ایران که به تعالیم زرتشت میگرویدند، بسیاری از باورهای دینی کهن خود را حفظ کردند و با تعالیم زرتشت درآمیختند و به آنها نام دین

۱- معنای تحتُ‌اللفظی «گاتا»، سروده است، و مراد از آن، سخنان منظوم دینی است. صورت دیگر این کلمه «گیت» و «گانا» است که در زبان آریائیان هند استمرار یافته و هنوز هم استعمال میشود. کلمهٔ «غنا» که در عربی استعمال دارد، یک کلمهٔ فارسی است و مثل بسیاری دیگر از کلمات فارسی از قبیل «دین»، جزیه»، «صدقه»، «فردوس» و الفاظ دیگر، از ایران به زبان عرب راه یافته است.

زرتشت دادند. چنانکه گفتیم تا حوالی قرن ششم پ‌م در ایران یک دین همگانی شکل گرفت که نام زرتشت را در سرلوحهٔ خویش داشت، و دین **مَزدایَسنا** (مزداپرستی) نام گرفت. این دین که مایه‌های اصلیش را از تعالیم زرتشت گرفته بود، شاخ و بالش را عناصر عقیدتی ادیان کهن ایرانی تشکیل میداد. رهبران دینی ایران (مغان)، به مرور زمانْ آموزشهای تازه‌ئی برتعالیم زرتشت افزودند و به مَزدایَسنا غنا بخشیدند.

آموزشهای مغان که به زرتشت منسوب میشد و تعالیم آسمانی تلقی میگردید، به تدریج به گاتای زرتشت افزوده شد، و یک مجموعهٔ واحدی را به وجودآورد که **اَپَستاک** (اصول مقدس) نامیده شد. اپستاک که بعدتر به صورت لفظهای **ابستا** و **اویستا** و **اَوِستا** درآمد، اساس دین ایرانی را تشکیل داد وکتاب مقدس ایرانیان درطول تاریخ شد.